

لما كان الفتح عبارة من حصول شئ مما لم يتوقع ذلك منه
 كما يكاد يكون ففتح عبارت از حصول چیزی از چیزی که توقع نشده است
 نسب مرضی الله عنه حکمته الى كلمة صالح عليه الصلوة و السلام خرج
 نسبت کردن مرضی عنه کلمت را بوی کلمه صالح علیه الصلوة و السلام برای خروج
 النافذ التي هي مجزئة من الجبل وهي ما لم يتوقع خروجها منه وانظر
 نمانده که آن مجزئ است از جبل و آن نمانده از چیزی که انتظارش را نداشته اند
 لما كان الفتح مأخوذاً من الفتح اذ هو جمعة كالعقول للعقل و القلوب
 هر گاه که بود ففتح مأخوذاً از فتح زیرا که ففتح جمع است مانند عقول و قلوب
 للقلب و صالح مظمر الاسم الفاعل لذلك الفتح له الجبل فخرج منه
 در قبضه و صالح مظمر اسم فعل است بر آن ففتح شد برای او پس خارج شد از
 النافذ وهو من جملة مفاتيح الغيب فزه الحكمة الفتحية لا لكلمة
 نمانده و آن از جمله مفاتيح غیب است فزه کلمت ففتح را بوی کلمه رحمت
 و بين فيها الايجاد وكونه مبني على القرينة واما قال فتوحية
 و بیان کرد در آن ایجاد و بودن او را مبني بر قرینت و جز این نیست کلمت ففتح
 ولم يقل فاختية لان الفتح انواع عددها عدد مفاتيح الغيب
 و نگفت فاختية زیرا که هر یک که ففتح انواع است عدد او عدد مفاتيح الغیب است
 فراعى في ذلك الأدب الأدب الالهي وفضل المواقف الحق سبحانه
 پس رعایت کرد آن ادب الای را و فضل کرد مواقف حق سبحانه
 في التنبه على البداء الاجيادي من الغيب الذي والوجود المطلق
 در تنبیه بر بدو ایجادي از غیب ذاتی و وجود مطلق

لهما على لما اعطت للحقايق واقضت معرفتها على ما هي عليه ان التنبه ذهنا
 ای هر گاه که عطا کرد حقايق و افاضت معرفت آنها بر آنکه آنها بر تنبیه بر تنبیه
 و فاختية تكون ايجالا توجد اولا تكون صادرة الا عن الفردية العدمية
 با در خارج نمی باشد از موجود فزود با فزود صادر که از ذات عدوت
 التي هي عدم الانقسام بعنسا و بين عما من شأنه الانقسام و الثلثة الى
 که آن عدم انقسام است بدو است و دي از آنکه از ان و انقسام است و است اول
 الاثراد و اقل ما به يتحقق الفردية التي لمشرط في ظهور التنبه ضرورة
 اثراد است و کمتر چیزی که با تحقق نمی زود و تنبیه فزود شده است در ظهور تنبیه ضرورت
 ان الفردية بالتفسير المذكور لا ينحل الواحد جعل الله سبحانه ايجاد العالم
 که بر تنبیه زودت تفسیر مذکور سهل نمی شود و اهدا کرد انبیا الله سبحانه ایجاد عالم را
 عن امور ثلاثة لنفسه اي ذاته و ارادته التي نسبة التوجه بالتخصيص لتلك
 از امور ثلثة یکی نفس خود ای ذات خود در کرات اول است نسبت زودت به تفضیل بر آنکه
 اصرا ما و قوله الذي هو مبنا شرف الامر الاجيادي بمعنى كلمة سكن العين
 ابرای در سیم قول او که آن مبنا شرف امر ایجاد است بمعنی کلمه سكن العين
 يعني لهوية الالهية في هذه الصور واحدة وحدة حقيقة و النسب
 یعنی هویت الهیه در این صورت ها واحد است بدو است حقیقت و نسبتها
 و باعتبارات مختلفة متكثرة كقوله اعتبارية فانها باعتبار طوعها
 و باعتبارات مختلفه متکثره کقوله اعتباریه پس بر تنبیه بر تنبیه
 في حالته من احوالها التي تستلزم تبعية الاحوال الباقية لها تسمى ذاتا
 در حالته از احوال آن که مستلزم است تبعیت احوال باقیه آن را نام کرده فزود